در تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۷
كتاب البيع

جلسه 86

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

چكيده فرمايش محقّق نراقي (ره)

در ادامه بحث آيه شريفه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» ، بحث ما در اين بود كه آيا براى صحت معاطات، مى‌توانيم به اين آيه شريفه استدلال كنيم يا خير؟ بيان كرديم كه در حقيقت عقد، لفظ يا عهد موثق بودن دخالت ندارد. نسبت ميان «عقد» با «عهد»؛ عموم و خصوص من وجه است و در حقيقت عقد، لفظ، جزء مقوم براى عقد نيست. بنابراين ما به خوبى مى‌توانيم براى صحت معاطات، به آيه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» استدلال كنيم.

عرض كرديم كه مشهور در باب عقد، لفظ را معتبر مى‌دانند و عقود را عقود لفظيه مى‌دانند. در نتيجه اگر ما عقد را، عقد لفظى دانستيم، ديگر نمى‌توانيم به اين آيه براى معاطات استدلال كنيم. اما با بيانهاى مفصلى كه ذكر كرديم، اين مطلب تا اينجا روشن شد. به مناسبت، وارد بحث «لزوم» شديم و گفتيم چون همين آيه شريفه در باب لزوم معاطات هم مورد استدلال قرار مى‌گيرد، مناسب است كه اين مطلب را كامل بحث كنيم. آيا از اين آيه شريفه مى‌توان لزوم هر معامله‌اى و از جمله معاطات، كه شك در لزوم آن داريم را استفاده كنيم؟

ملاحظه فرموديد محقق نراقى(ره) فرمودند چهار اشكال در اينجا وجود دارد و روى اين چهار اشكال، نظر محقق نراقى(ره) اين شد كه نمى‌توان به اين آيه شريفه براى لزوم معاطات يا هر عقدى استدلال كرد. سپس جواب اشكالات را بيان كرديم. پس از آن، محقق نراقى(ره) نتيجه‌اي گرفته‌اند كه خلاف مشهور فقهاء است.

مشهور فقهاء قائل به أصالة اللزوم هستند، و مي‌گويند اگر شك كرديم معامله‌اى يا عقدى، لازم است يا لازم نيست، به أصالة اللزوم تمسك مى‌كنيم، مرحوم نراقى(ره) فرمود أصالة اللزوم يك دليل دارد و آن همين آيه شريفه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» است و دليل ديگري ندارد و ايشان اين آيه را براى استدلال بر لزوم، مورد اشكال قرار داد و در نتيجه منتهى شد به اين نظريه كه اصل اولى در معاملات؛ لزوم نيست، بر خلاف مشهور. سپس اشكالات محقق نراقى(ره) را مورد بحث قرار داده و جواب داديم.

فرمايش امام(ره) در دلالت آيه«أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» بر لزوم معاطات

بحثي كه اكنون به آن مي‌پردازيم اين است كه تقرير دلالت اين آيه شريفه بر لزوم معاطات يا لزوم هر معامله‌اى چيست؟ در اينجا نيز مفصلترين بحث را، امام(رض) در كتاب البيع (ج1، از ص186 تا 207 ـ كه بحث ما در اين ايام، بيشتر روى همين چند صفحه است) مطرح كرده‌اند. مجموعاً هفت تقرير براى استفاده لزوم از آيه شريفه ذكر فرموده‌اند.

اینجا نکته‌ی را توضیح دهم. یکی از نقاطی که قوت اجتهاد در آن روشن می‌شود همین است که انسان بتواند برای یك مدعا راه‌های مختلفی را ذکر کند. ممکن است به یك راه اشکالي باشد که آن اشکال به راه دیگر نباشد. حال اگر کسی این آیه را سطحي معنا کند و بگوید آیه می‌فرماید وفای به عقد واجب است، این که اجتهاد نیست، بلکه این ترجمه آیه است. اینکه یك فقهیی می‌آید هفت بیان براي یک مطلب بیان مي‌کند؛ گرچه یك بیان آن از شیخ انصاری(ره) است، یك بیان از مرحوم اصفهانی(ره) است، و سه بیان را خود ایشان ذکر کرده‌اند، دالّ بر دقت فقیه است.

امام(ره) همه اینها را مطرح می‌کنند و می‌خواهند با این بیانهای مختلف، اشکال‌هایی که به راه‌های دیگر وارد می‌شود، دیگر وارد نشود. لذا اگر یك فقیهی قویتر باشد، و یك بیان هشتم هم ذکر کند، این کاشف از قوت اجتهادی و استنباطی اوست. امام(رض) ابتدا روی این مبنا بحث مي‌کنند که مراد از وفای به عقد، همان عمل به مقتضای عقد است. قبلاً این معنا را روشن کردیم که آیه می‌فرماید «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» ؛ یعنی «**یجب الوفاء بالعقد**» ، وفای به عقد یعنی چه؟

مشهور فقهاء؛ وفای به عقد را معنا کردند «**أی إبقاء العقد**»؛ یعنی «**أی عدم فسخ العقد**» ، لذا «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» را چنین معنا می‌کنند که عقد را فسخ نکنند. اما خود محقق نراقی(ره) هم تا این مقدار قبول داشت که وفای به عقد؛ یعنی عمل به مقتضای عقد، أصلاً وفا به هر چیزی، عمل به مقتضای آن چیز است. اگر یك عقدی مثل عقد بیع واقع شد، وفای به عقد بیع؛ یعنی تسلیم مبیع و تسلیم ثمن. اگر بیعی واقع شد وفای به عقد بیع، یعنی بایع، مبیع را تحویل دهد، مشتری هم ثمن را تحویل دهد. حالا اگر عقد بیعی واقع شد، بایع جنس را تحویل نداد، از آن طرف هم عقد را فسخ نکرد، اینجا نمی‌گویند وفای به عقد کردند.

طبق بیان مشهور که وفای به عقد را به معنای «**إبقاء العقد**» می‌گیرد، اینجا که بایع جنس را به مشتری نداده و معامله را فسخ هم نکرده، باید بگوییم وفای به عقد کرده، چون معامله را فسخ نکرده است، در حالی که اگر ما به عرف مراجعه کنیم، عرف می‌گوید وقتی یك معامله‌ای واقع شد، مثلاً یك خانه‌ای می‌خرید، بایع خانه را به شما نمی‌دهد، می‌گویید به عقد خودت وفا کن، معامله کردیم، باید خانه را به من تحویل دهی.

پس این یك نکته‌ی مهمی است که ثمره آن بعداً در این معنای لزوم روشن می‌شود. آیا وفای به عقد به معنای «**العمل بمقتضی العقد**» است یا بمعنای «**إبقاء العقد**» است؟ ما وقتی به کتب لغت مراجعه می‌کنیم، وفاء و استیفاء بنحو تمامیت است. أصلاً این که به «متوفی» می‌گویند «**متوفي**» ، کسی که از دنیا می‌رود یعنی تمام روح او گرفته شد، «وفي» به معنای تمامیت است، بمعنای عمل به مقتضای یك شیء است. وقتی بیعی واقع شده، وفای به بیع یعنی ثمن و مثمن را تسلیم و تسلم کنید.

در معامله بیع سلم، یعنی آنجایی که ثمن را الان تحویل می‌دهد و جنس را در آینده می‌گیرد، وفای به بیع سلم؛ به تسلیم مبیع در آینده است. یعنی وقتی در آینده در آن زمان خودش آمد، بایع مبیع را داد، می‌گویند وفا کرد. در بیع نسیه، که عکس بیع سلم است، که جنس را الان می‌دهد و ثمن را بعد می‌گیرد، وفایش به این است که ثمن را تحویل دهد. وفا در هر چیزی به مقتضای همان چیز است. وفا در معاطات، چون در معاطات که عقد لفظی نیست، اخذ و اعطاء است، وفایش به این است که بعد از این عمل، هیچکدام استرجاع نکنند. پس وفای به عقد، یعنی «**العمل بمقتضی العقد**».

این مطلب در خیلی موارد مورد استفاده واقع می‌شود، وفاء به عقد به معنای «**إبقاء العقد**» و «**عدم فسخ العقد**» نیست. حالا طبق این مبنا؛ سه بیان برای «لزوم» از این آیه شریفه احتمال داده می‌شود که باید ببینیم کدامیک از این سه معنا با ظاهر این آیه سازگاری دارد و کدامیك از اینها عرفیت دارد.

تقریر اول در استدلال به آیه بر لزوم معاطات

بیان اول این است که بگوییم آیه شریفه، از باب ذکر لازم و اراده ملزوم است، یعنی کنایه است مثل سایر کنایات. لازم؛ وفای به عقد و عمل به مقتضای عقد است. ملزوم؛ لزوم العقد است. اگر یك عقدی لازم باشد، لازمه‌ی لزوم عقد، عمل به مقتضای عقد است.

ذکر لازم و اراده ملزوم؛ مثل جایی که می‌گوییم «**زیدٌ کثیر الرماد**»، خاکستر منزل زید زیاد است. از گفتن لازم، ملزوم که عبارت از جود و بخشش اوست اراده شده است. اصلاً شاید وقتی می‌گویید «**زیدٌ کثیر الرماد**»، به معنای خاکستر توجه هم نکنید، فقط به آن «جود» توجه دارید. این یك احتمال که بگوییم آیه، بنحو کنایه، دلالت بر لزوم عقد دارد.

تقریر دوم در استدلال به آیه بر لزوم معاطات

تقریر دوم این است که آیه، در مقام بیان یك الزام عقلایی و حکم عقلایی است. در مورد این که کسی مال کسی را غصب کرد شرعاً حرام است، یکی از احکام غصب این است که غاصب مال غیر را به مالکش برگرداند. در اینکه آیا «**رد المال الی المالك**» الزام شرعی دارد یا غیر شرعی، اختلاف است. برخی قائلند که «رد المال»، الزام شرعی ندارد بلکه الزام عقلایی است. وقتی شما مال غیر را غصب کردید، یك حرامی را انجام دادید، حالا باید ردّ کنید، اگر رد نکردید، حرام دومي مرتکب نشده‌اید، اگر فردا رد نکردید، حرام سومي مرتکب نشده‌اید، بلکه شما یك حرام مرتکب شدید.

اگر مال کسی را غصب کردید، و آن را ده سال هم نگهداشتید، یك حرام مرتکب شده‌اید. پس می‌گوییم «**لزوم رد المال الی مالکه**» یك الزام عقلایی است، که عقل و عقلا می‌گویند مال غیر را باید به مالکش برگردانید. البته عرض کردم اختلاف است؛ بعضی می‌گویند «**رد المال الی مالکه**» عنوان الزام شرعی و حکم شرعی هم دارد. اینجا بگوییم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یك الزام عقلایی است؛ یعني یك وجوب تعبدی شرعی نیست. اگر وجوب تعبدی شرعی بود، باید استحقاق دو عقاب را داشته باشد. یك معامله‌ای شده، مثلاً بایع کتابی را به مشتري فروخته، الان بنفس العقد، مشتری، مالك این کتاب می‌شود.

وقتی مشتری، مالك این کتاب شد، از الان به بعد نگهداشتن این کتاب در دست خود این بایع، نگهداشتن عدوانی و غصب مي‌شود. حال اگر بگوییم وجوب وفای به عقد، یك حکم تعبدی شرعی است، باید بگوییم این آدمی که مال غیر را در دست خودش نگهداشته، دو حرام مرتکب شده است؛ یك حرام این است که مال غیر را نگهداشته و غصب کرده است، حرام دوم اینکه وفای به عقد نکرده و ترك واجب کرده است.

اگر گفتیم وجوب وفا، یك وجوب مولوی شرعی است، باید بگوییم او ترك واجب کرده است. بایعی که بعد از معامله، مبیع را پیش خودش نگهداشته، باید بگوییم دو حرام مرتکب شده است، در حالی که ذوق فقاهتی چنین چیزی را اقتضا نمی‌کند و بسیار بعید است که فقیهی در اینجا ملتزم شود که دو حرام مرتکب شده است.

برای اینکه این معنا نباشد باید بگوییم این «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یك الزام عقلی یا عقلایی است. تا اینجا گفتیم که «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» حکم شرعی نیست و وجوب تعبدی نیست، بلکه یك الزام عقلایی است. آنگاه فرمودند لازمه این الزام عقلایی؛ لزوم العقد است؛ به همان بیانی که در بیان اول گفتیم، که عمل به مقتضای عقد، ذکر لازم و اراده ملزوم است از باب کنایه. اینجا نمی‌گوییم که شارع، لازم را ذکر کرده و ملزوم را اراده کرده، بلکه می‌گوییم خود این وجوب وفا، یك الزام ثابت عقلایی است. وقتی می‌گوییم عمل به مقتضای عقد واجب است، این وجوب عمل به مقتضای عقد (که عمل به مقتضای عقد، لازمه لزوم عقد است) بنحو

ثبوت عقلایی ثابت است و ما به ملازمه، ملزوم را استفاده می‌کنیم. خیلی نکته‌ی دقیق و عمیقی است. در باب کنایه اگر شارع بخواهد وجوب وفا را بعنوان وجوب مولوی بگوید، وجوب مولوی را می‌تواند از لزوم عقد کنایه بیاورد.

به یك بیان دیگر؛ شارع بگوید عمل به مقتضای عقد، وجوب شرعی دارد، منتها وجوب شرعی آن؛ بعنوان کنایی است. یعنی ذکر لازم و اراده ملزوم است. اما آنجایی که یك حکم عقلایی را بیان می‌کند، نمی‌تواند ذکر لازم و اراده ملزوم کند، برای اینکه ذکر لازم، مال خودش نیست، لذا نمی‌تواند بگوید من لازم را ذکر کردم و ملزوم را اراده می‌کنم، بلکه اینجا یك ملازمه‌ای بین این لازم و ملزوم وجود دارد.

در باب کنایه ما باید قرینه داشته باشیم که متکلم، لازم را ذکر کرده و ملزوم را اراده کرده است، اما در اینجا که مسأله ملازمه است، می‌گوییم بین این حکم عقلایی و این ملزوم، ملازمه وجود دارد و عقلاء می‌گویند عمل به مقتضای عقد لازم است. طبق این بیان دوم؛ عقلاء می‌گویند عمل به مقتضای عقد لازم و واجب است. این وجوب، وجوب عقلایی است. آن وقت بین عمل به مقتضای عقد و لزوم عقد، یك ملازمه‌ی واقعیه موجود است. اینجا دیگر بحث کنایه (که بگوییم متکلم لازم را ذکر کرده و ملزوم را اراده کرده) نیست.

تقریر سوم در استدلال به آیه بر لزوم معاطات

احتمال سوم این است که أصلاً بحث کنایه و ملازمه را کنار می‌گذاریم. و می‌گوییم معناي مطابقي «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» این است که وفای به عقد، به وجوب شرعی مولوی، واجب است. این بدین معناست که تخلف از عقد، حرام است و اگر کسی تخلف از عقد کند، استحقاق عقاب دارد. طبق معنای سوم مي‌گوییم معناي مطابقي لزوم عقد، این است که وقتی می‌گوییم وفای به عقد واجب است؛ یعنی لزوم هر عقدی یك عنوان شرعی مولوی دارد.

آن وقت اینجا یك نکته‌ای را اضافه کرده‌اند و آن این است که اگر بخواهیم بگوییم معناي مطابقي وجوب وفا به عقد؛ یك حکم مولوی شرعی است، و معناي مطابقي لزوم را بگوییم این است که تمام عقود لازم است، معنایش این است که بگوییم هر عقدی بما أنّه عقدٌ، لازم است، در حالی که نمی‌توان ملتزم به این امر شد. می‌فرماید برای اینکه عقود جایز را هم بگیرد، می‌گوییم آنجا هم وجوب وفا مادامي که عقد باقی است بنحو وجوب مولوی واجب است.

باید بگوییم یك ایجاب دیگری تعلق پیدا کرده است. عبارتی که دارند این است «**ایجاب الوفاء بالعقد لاجل ایجاب مولوی آخر متعلق بإبقاء العقد**» ؛ آیه مي‌گوید «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، وفای به عقد واجب است، طبق معنای سوم می‌گوییم یعنی وجوب مولوی شرعی دارد، و حکم عقلایی و کنایه نیست که بگوییم لازم را ذکر کرده و ملزوم را اراده کرده است. بلکه آیه می‌گوید وفاء به عقد واجب است. این وفای به عقد؛ هم در عقود لازم است و هم در عقود جایز.

در عقود لازم باید بگوییم غیر از این وجوب وفا، یك وجوب دیگری که متعلق به إبقاء عقد است موجود است؛ یعنی شما در عقد جایز، مثل هبه، دلیلی که بگوید این عقد را ابقاء کنید ندارید، اما در عقد بیع، باید بگوییم یك دلیل دیگر داریم که می‌گوید این را ابقاء کن. در نتیجه می‌فرماید ما اگر معنای سوم را بگوییم (یعنی کنایه نیست، ملازمه نیست، و معنای مطابقی‌اش این است که وفا به عقد واجب است)؛ معنایش این است که هر عقدی لازم است.

ایشان می‌گویند در عقود لازم، وفا واجب است، و غیر از این وجوب وفا، یك ایجاب مولوی دیگر هم هست که مي‌گوید عقد را إبقاء کن. ولي در عقود جایز، چنین چیزی نیست. آنگاه می‌فرمایند ما اگر بخواهیم این را بگوییم که آیه می‌فرماید وجوب وفاء در

عقود لازم، يك ايجاب ديگر هم مي‌گويد إبقاء عقد لازم است، می‌فرمایند این بسیار بعید است. می‌فرماید «**و لا أظن التزامهم به**»؛ فقهاء ملتزم به این نمی‌شوند.

این سه معنایی که ایشان فرمودند انصافاً مطلب دقيقي است. عبارت ایشان را در کتاب البیع ببینید، می‌فرمایند با این بیان ما، اشکالی که محقق اصفهانی(ره) دارد، و اشکالی که محقق ایروانی(ره) به مرحوم مامقانی(رض) در حاشیه دارند دفع می‌شود.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.